

اسلام گرايي و مسأله خشونت

اسلام گرایي و مسأله خشونت

ظهور رژیم بنیاد گرای افراطی طالبان و عمل کرد آن در افغانستان، گسترش عملیات نظامی گروه القاعده در خاورمیانه علیه منافع آمریکا در آفریقا، یمن و در نهایت، حوادث 11 سپتامبر 2001 و نابودی برج های تجارت جهانی در نیویورک، کشتارهای فرقه ای در پاکستان، بمب گذاری های هولناک در میان عزاداران عاشورا و سایر اقدامات گسترده خشونت بار علیه مراکز غیر نظامی در عراق (2004) گروگان گیری ها و کشتار غیر نظامیان در روسیه و ترکیه در سال های آغازین قرن بیست و یکم به ویژه در اوت 2004 توجه ناظران سیاسی و تحلیل گران مسائل جنبش های اسلامی و نیز دولت مردان غرب و منطقه را به کاربرد خشونت در میان اسلام گرایان جلب کرد. در این مقاله مسأله خشونت و اسلام گرایي مورد بررسی و کنکاش قرار می گیرد.

مقدمه

ظهور رژیم بنیاد گرای افراطی طالبان و عمل کرد آن در افغانستان، گسترش عملیات نظامی گروه القاعده در خاورمیانه علیه منافع آمریکا در آفریقا، یمن و در نهایت، حوادث 11 سپتامبر 2001 و نابودی برج های تجارت جهانی در نیویورک، کشتارهای فرقه ای در پاکستان، بمب گذاری های هولناک در میان عزاداران عاشورا و سایر اقدامات گسترده خشونت بار علیه مراکز غیر نظامی در عراق (2004) گروگان گیری ها و کشتار غیر نظامیان در روسیه و ترکیه در سال های آغازین قرن بیست و یکم به ویژه در اوت 2004 توجه ناظران سیاسی و تحلیل گران مسائل جنبش های اسلامی و نیز دولت مردان غرب و منطقه را به کاربرد خشونت در میان اسلام گرایان جلب کرد. اگر چه قبل از این در سال های اولیه دهه 1990 میلادی، حوادثی نظیر عملیات گروه الجماعه الاسلامیه مصر در منطقه الاهرام و کشتن تعدادی از جهان گردان خارجی در سال های 1993، 1995، 1197 بحث کاربرد خشونت را در میان محافل اسلام گرا زنده کرد، تحولات 11 سپتامبر اوج توجه تحلیل گران خارجی و منطقه ای و نیز طرفداران جنبش های اسلامی و سیاست مداران به مسئله خشونت و کاربرد آن در میان اسلام گرایان بود. هدف اصلی این پژوهش این است که علل عوامل توسل گروه های اسلام گرا به عملیات خشونت بار تروریستی را که در نوع خود سابقه ای میان اسلام گرایان نداشته است، بررسی کند و آن را در بستر گسترده تر بحث های اسلام سیاسی و ایدئولوژی های اسلام گرایي جای دهد. با توجه به این نکات، باید این سؤال را مطرح کرد که علت توسل اسلام گرایان به عملیات خشونت بار و تروریستی در سال های دهه 1990 و سال های دهه نخست قرن بیست و یکم چیست ؟ مفهوم «خشونت افراطی و «تروریستی» که در بستر تاریخ تحول جنبش های اسلامی به نوع خاصی از خشونت اشاره می کند که در گذشته پیشینه ای از آن به چشم نمی خورد. به عبارت دیگر، اقدامات خشونت بار گسترده جدید، نوع خاصی از خشونت در سطح اعلاي خود است که به لحاظ اهداف و تعداد تلفات، آن را از سایر اقدامات خشونت آمیز اسلام گرایان در گذشته متمایز می سازد. با توجه به تازگی این نوع خشونت می توان گفت که توسل گروه های اسلام گرای دهه 1990 به اقدامات خشونت بار و تروریستی، نتیجه تغییر و تحولات عمده

ای است که در سال های جهاد علیه شوروی در افغانستان و ترکیب دو جریان اسلام گرایي مغرب و مشرق عربي روی داده و فرقه گرایي و خشونت فرقه ای را در صدر برنامه های سیاسی جنبش اسلامي قراردادده است.

غرب و شرق عربي، اشاره به دو حوزه عمده جریان اسلام گرایي سیاسی در جهان عرب دارد که سایر کشورهای عربي را نیز تحت تأثیر خود قراردادده است. این دو حوزه، یکی مصر است که در بخش عربي جهان عرب واقع شده است و دیگری، عربستان سعودي که در بخش شرقي آن قراردادده. هر دو کشور در طول سال های قرن بیستم شاهد ظهور گسترده عناصر اسلام گرا بوده و بر سایر جریان های اسلام گرایان عربي تأثیر گذاشته است. منظور از فرقه گرایي، آن نوع گرایش و نگرش سیاسی است که با برداشت خاص خود از اسلام، نه تنها این برداشت را درست ترین نسخه از ریشه و عمل اسلامي می داند، بلکه در صدد است تا با رد سایر برداشت ها و برخورد خصمانه با آنها، نگرش مورد نظر خود از اسلام را در عمل پیاده کند. در این جا به طور آشکارا، برداشت های حنبلي - وهابي از اسلام سياسي و نحوه نگرش آن به سایر مکاتب فقهی اسلام و برخورد های خصمانه آن با پیروان این مکاتب مد نظر است. این نگرش، خود نوعی فرقه گرایي و تشدید فرقه گرایي در جهان اسلام و منطقه خاورمیانه است.

برای پاسخ دادن به علت توسل جنبش های اسلام گرایي دهه 1990 به خشونت های کورکورانه تروریستی، بحث درباره چند مسئله ضروري به نظر می رسد. در این رابطه، نخست می باید بحث کوتاهی پیرامون مسئله خشونت و دیدگاه های موافق و مخالف با کاربرد آن از سوی جنبش های اسلامي داشته و سپس به طبقه بندی عملیات خشونت بار گروه های اسلام گرا از آغاز ظهور آن ها دهه 1930 میلادی - تا پایان قرن بیستم بپردازیم.

در این راستا، پس از بحث درباره خشونت افراطی و توسل برخی گروه های اسلام گرا به آن، پرداختن به مبانی فکری طرفداران کاربرد این نوع خشونت، به ویژه بنیادهای فقهی آن در آثار فقهای اهل سنت ضروري است. پس از بحث های مربوطی به خشونت، تحولات دهه 1990 به بعد و چگونگی ترکیب دیدگاه ها و تشکیلات جریان های اسلام گرایي غرب و شرق عربي در افغانستان و بازتاب این نوع هم کاری در عمل کرد جنبش های اسلامي در خاورمیانه، چه علیه دولت های عرب و چه نیروهای غیرعرب، مورد بحث قرار می گیرد. با توجه به اهمیت تحولات افغانستان که صحنه عملیاتی این هم کاری و نزدیکی ایدئولوژیک میان اسلام گرایان غرب و شرق عربي بود، بررسی تحولات نیه دوم دهه 1990، یعنی تسلط طالبان بر افغانستان و بازگشت مجدد جریان های اسلام گرایي افراطی در صحنه این کشور تا تشکیل گروه موسوم به القاعده برای درک بهتر چگونگی مسلط شدن ذهنیت خشونت افراط گرایانه و فرقه ای در میان اسلام گرایان مستقر در افغانستان لازم به نظر می آید.

1-2- بحث های نظري

میان محافل اندیشمندان اسلامي و اسلام گرا بحث های گسترده ای پیرامون مسئله جهاد در اسلام صورت گرفته است. به طور کلی، این بحث ها در سه دوره متفاوت نمود بیشتری به خود گرفته است: یکی در پایان دهه 1960 و اوایل دهه 1970 که گروه های اسلام گرایي غرب عربي با استفاده از آثار سید قطب به رادیکالیسم اسلامي و استفاده از خشونت علیه رژیم های عرب متمایل شده بودند، دوم در پایان دهه 1980 که گروه های رادیکال اسلام گرایي مصري به اقدامات خشونت باری نظیر ترور فیزیکی مقامات حکومتی مصر و درگیری های خشونت بار خیابانی با نیروهای امنیتی این کشور دست زدند و سوم در دوره پس از روی کار آمدن طالبان در افغانستان و کاربرد خشونت های گسترده از سوی آن ها و نیز از سوی نیروهای اسلام گرایي

غیر افغانی حامی آن‌ها نظیر سازمان القاعده علیه نظامیان و نیز نظامیان آمریکایی که در حادثه 11 سپتامبر 2001 به اوج خود رسید.

نخستین بحث گسترده بر سر روا بودن یا نبودن استفاده از خشونت از سوی اسلام‌گرایان در راه رسیدن به اهداف سیاسی، در سال‌های آخر دهه 1960 میلادی شروع شد. در آن هنگام کتاب مهم معالم فی الطریق نوشته سید قطب الهام بخش بخشی از اسلام‌گرایان جوان شد تا در راه رسیدن به جامعه اسلامی و با استفاده از خشونت، نظام‌های حاکم بر کشورهای عربی را که از نظر سید قطب نظام‌های جاهلی قلم‌آدمی شدند، سرنگون کنند. اگرچه بحث مذکور از زمان اعدام سید قطب در 1966 شروع شد و مطبوعات تحت حمایت دولت برخی علمای الازهر و سایر نویسندگان طرف‌دار دولت نوشته‌های قطب و برداشت‌هایی به شدت رادیکال او را محکوم کردند. [1] بحث پیرامون جایز بودن یا نبودن کاربرد خشونت با انتشار کتاب بسیار معروف حسن الهضیبی، مرشد عام اخوان المسلمین مصر، با عنوان دعا لاقضاه جان تازه‌ای به خود گرفت و بحث‌های دیگری را در نیمه اول دهه 1970 و حتی بعد از آن درباره خشونت در محافل اسلام‌گرا پیش آورد. سید قطب در کتاب مذکور که به زبان فارسی با سه ترجمه متفاوت به نشانه‌های راه یا چراغی بر فراز راه انتشار یافته است، [2] با جاهل خواندن نظام‌های سیاسی معاصر مسلمان و غیر مسلمان به پیروان جنبش‌های اسلامی پیش نهاد کرد که از طریق سازمان‌دهی و تشکیل هسته‌های پیش‌تاز، نظام‌های جاهلی را سرنگون کرده و با ایجاد جامعه مسلمین به جای جامعه جاهلی زمینه‌پایه شدن اسلام را در سطح جهانی نیز فراهم کنند [3]. بدین ترتیب، توسل به اقدامات رادیکال مسلحانه و جهاد نه تنها در دوره تبدیل جامعه جاهلی به جامعه مسلمان، بلکه بعد از آن نیز وظیفه مسلمانان مؤمن و متعهد در نظر گرفته می‌شد تا بدین ترتیب، زمینه‌های تشکیل جامعه جهانی اسلام فراهم آید. [4]

این نوشته‌ها بر نسل جوان جنبش اسلامی تأثیر بسیار زیادی گذاشت و آنان با جدا کردن راه خود از خط نسل قدیم اخوان المسلمین، در پی سازمان‌دهی تشکیلات رادیکال جدید برآمدند تا زمینه‌های تبدیل جامعه جاهلی به جامعه اسلامی فراهم سازند. مشاهده این نوع تحولات، به خصوص خطر از هم پاشیدن اخوان المسلمین از یک طرف و هجوم گسترده‌ای که از بیرون از طرف حامیان ناصر، چه از سوی محافل لایبیک یا مذهبی‌های میانه‌روی نظیر جامعه الازهر، علیه اسلام‌گرایان، به دلیل توسل آن‌ها به اقدامات خشونت‌بار یا طرح نظریه‌های خشونت صورت گرفته، باعث شد تا هضیبی در سال 1969 کتابی با عنوان دعا لاقضاه بنویسد و در آن به طور ضمنی نظریه‌های خشونت‌گرایانه و تفکر اسلام‌گرایان نظیر سید قطب را محکوم کند [5]. در این کتب هضیبی استدلال می‌کند که وظیفه اسلام‌گرایان تنها ابلاغ پیام دعوت اسلامی است و نه چیز دیگر. به عبارت دیگر او می‌خواهد به پیروان اخوان المسلمین تفهیم کند که از توسل به اقدامات خشونت‌بار و قهر آمیز علیه رژیم سیاسی پرهیز کرده و تنها به تبلیغات بپردازند. وی قضاوت کردن را از عهده طرف‌داران جنبش اسلامی خارج می‌داند و می‌گوید: «وظیفه مسلمانان قضاوت درباره چگونگی ماهیت دیگران نیست؛ آنان باید دعوت اسلامی را ابلاغ کنند» [6]. هضیبی به طور ضمنی سید قطب و طرف‌داران او را خطاب قرار می‌دهد که از حد دعوت فراتر رفته‌اند و با قضاوت درباره ماهیت رژیم سیاسی، خواستار سرنگونی آن شده‌اند. به هر روی، این‌گونه بحث‌ها درباره افراط‌گرایی (التطرف) در سال‌های دهه 1970 هم‌چنان در مطبوعات و محافل مصری و حتی سایر نقاط جهان اسلام دنبال شد. با این همه، محکوم کردن خشونت‌گرایی و برداشت‌های رادیکال و افراطی اسلام‌گرایان از مسائل اجتماعی سیاسی از جمله انتقاد از سید قطب، باعث فروکش کردن جنبش‌های رادیکال اسلامی نشد، بلکه سال‌های دهه 1970 شاهد رشد این‌گونه جنبش‌ها بود. گروه‌هایی نظیر

سازمان های آزادی بخش اسلامی و جماعه المسلمین درصدد سرنگونی دولت سادات برآمدند و سرکوب شدند، و گروهی چون سازمان جهاد سرانجام در اکتبر 1981 سادات را به قتل رساند [7]. ادامه خشونت های پس از قتل سادات و شروع درگیری های خیابانی میان نیروهای امنیتی مصر و اسلام گرایان از یک سو، و اقدام گروه های رادیکال جدیدی نظیر جماعه الاسلامیه که از افکار سید قطب الهام می گرفت، برای ترور برخی مقامات مصری، نظیر وزیران کشور، نخست وزیر و حتی بعد ها رییس جمهور مصر، بار دیگر موضوع افراط گرایی و خشونت را به کانون بحث های روشن فکری مصر و دیگر نقاط جهان اسلام تبدیل کرد. با گسترش درگیری های خشونت بار در مصر در اواخر دهه 1980، یکی از نویسندگان اسلام گرایی مصری به نام قاضی محمد سعید العشماوی، با نوشتن کتاب الاسلام السیاسی [8] در صدد پاسخ گویی به ادعاهای اسلام گرایان رادیکال هوادار اقدامات خشونت بار برآمد.

عشماوی در کتاب خود از حمله به خشونت گرایان اسلام گرا فراتر رفته و در واقع مبانی فکری اسلام گرایان رادیکال را مورد سؤال قرار می دهد و تا آن جا پیش می رود که سیاسی کردن اسلام و توجیه اقدامات خشونت بار تروریستی بر اساس اسلام را با عمل فحشامقایسه می کند [9]. وی در واقع با بحث درباره مفاهیم کلیدی اسلامی سیاسی نظیر حاکمیت الله، حکومت اسلامی، جهاد در اسلام، بنیاد گرایی اسلامی و ملی گرایی اسلامی می خواهد مبانی هستی شناسی رادیکالیسم اسلامی را شالوده شکنی کند و اسلام را از دست قید و بندهای سیاست روز و گروه های سیاسی اسلام گرای افراطی نجات دهد. یکی از مهم ترین بحث های او در کتاب فوق، مسئله جهاد در اسلام است که در فصل جداگانه آن را مورد بررسی و نقد قرار می دهد.

هدف عشماوی از بحث جهاد این است که نشان دهد خشونت گرایان اسلام گرا، اصل و حقیقت و معنی واقعی جهاد را در اسلام درک نکرده اند و با برداشت های نادرست از برخی آیات قرآنی مربوط به پیکار و جهاد، اسلام را یک دین خشونت گرا جلوه می دهند و اعتبار آن را به عنوان یک دین مصالحه جو و معنوی جهانی خدشه دار می سازند. وی با تجزیه و تحلیل مفصل آیات قرآنی قتال و جهاد و دخیل کردن بحث های دینی و اجتماعی و شیوه های تفسیر قرآن به این نتیجه می رسد که جهاد اصولاً از نظر اسلام و پیامبر اسلام (ص) نوعی تلاش مداوم و گسترده برای خویش سازی و رها شدن از تمایلات نفسانی است تا پیکار و جنگ [10]. اگر چه کتب عشماوی حامیان و منتقدانی را در سال 1989 برای او به دنبال آورد اما بار دیگر باعث آغاز بحث پیرامون مسئله خشونت در اسلام و روا بودن یا نبودن آن شد. یکی از طرف داران جنبش اسلامی به نام فهمی هویدی ضمن رد اظهارات عشماوی، خشونت گرایی را محصول گفتمان اسلامی اصیل مصری و عربی ندانست، بلکه آن را به اندیشمندان شبه قاره هند به ویژه ابوالاعلی مودودی و برداشت های سید قطب از مودودی نسبت داد. [11]

تحولات دهه 1990 در جهان عرب و افغانستان و سرانجام حوادث 11 سپتامبر 2001 در نیویورک بار دیگر بحث خشونت و جایگاه آن را در اسلام زنده کرد. درگیری های افغانستان پس از روی کار آمدن طالبان، رفتار خشونت بار طالبان با مردم افغانستان، به ویژه نوگرایان و زنان از یک سو و کشتار شیعیان و مخالفان دیگر در مناطق مرکزی و شمالی افغانستان از سوی دیگر، ضربه سختی بر چهره اسلام سیاسی در جهان وارد ساخت.

علاوه بر این ورود دوباره بن لادن و طرف داران او با افغانستان (1996) و عملیات مسلحانه گروه بن لادن و طرفداران او به افغانستان (1996) و عملیات مسلحانه گروه بن لادن علیه سفارت خانه های آمریکا در تانزانیا، کنیا و سایر نقاط از جمله بمب گذاری سال 1993 برج تجارت جهانی در نیویورک، باعث شد تا انتقادات زیادی بر جنبش بنیادگرایی اسلامی چه در جهان غرب با

خاورمیانه و سایر نقاط، صورت بگیرد. برخی از اسلام گرایان برای حفظ حیثیت جنبش اسلامی میانه رو، عمل کرد طالبانگروه القاعده را زیر سؤال بردند [12]. علاوه بر افغانستان، تحولات بعد از 1376 ایران و درگیری های میان دو جناح اصلاح طلب و اصول گرا، و تحولاتی نظیر قتل های زنجیره ای و ترور برخی چهره های اصلاح طلب یا حمله به کوی دانشگاه تهران در 18 تیر ماه 1378 و برخوردهای خیابانی باعث انتقادات اصلاح طلبان و چهره های مذهبی نوگرای ایران به جناح اصول گرا شد. به هر صورت، در اواخر دهه 1990 و اوایل دهه آغازین قرن بیست و یکم نوشته های زیادی در سراسر جهان اسلام، عربی و غیر عربی پیرامون خشونت و لزوم طرد آن انتشار یافت. از سوی دیگر، طرف داران نهضت رادیکال اسلامی بنیاد گرا در پاسخ به این انتقادات، با توسل به تفسیر آیات قرآن و سنت پیامبر اسلام (ص) در صدد برآمدند تا کاربرد عملیات خشونت بار علیه مخالفان خود را توجیه کنند.

2-2- کاربرد خشونت در جنبش های اسلامی: طبقه بندی سه گانه

بوجود حملاتی که در سال های دهه 1980 و 1990 علیه عملیات خشونت بار گروه های افراطی اسلام گرا صورت گرفته است، باید تأکید کرد که این نوع عملیات که ماهیت روشن تروریستی نیز دارند، در جنبش های اسلامی قبل از سال های نیمه دوم دهه 1980 سابقه نداشته است و پدیده ای جدید محسوب می شود که از نخستین سال های دهه 1990 به درون جریان اصلی جنبش های اسلامی راه یافته است. اما به هر صورت نفس کاربرد خشونت در جنبش های اسلامی معاصر بی سابقه نیست. به طور کلی، با توجه به تاریخ پر فراز و نشیب 70 ساله جنبش های اسلامی از شکل گیری اخوان المسلمین تا حال حاضر، می توان سه نوع اقدامات خشونت بار را از یک دیگر متمایز کرد 1. خشونت های واکنشی 2. خشونت ایدئولوژیک 3. خشونت فرقه ای.

به لحاظ سلسله مراتب دامنه خشونت و تلفات ناشی از آن، نوع نخست را می توان در پایین ترین و نوع سوم را در بالاترین درجه سلسله مراتب قرار داد. نوع نخست خشونت، به اقداماتی اشاره دارد که گاه به گاه و در واکنش به اقدامات خشونت بار و سرکوب گر حکومت ها، از سوی اعضای جنبش های اسلامی صورت گرفته است و اقدامی برنامه ریزی شده محسوب نمی شود. نوع دوم بر خلاف نوع نخست، خشونت سازمان یافته ای است که در چارچوب راه برد کلی جنبش های اسلامی برای سرنگونی رژیم های سیاسی به کار گرفته شده است و جنبش های اسلامی در سال های دهه 1960-1980 از این نوع خشونت ایدئولوژیک استفاده می کردند.

نوع نخست خشونت، یعنی خشونت واکنشی در سال های دهه 1940-1960 در جنبش های اسلامی دیده می شده است، اما نوع سوم خشونت که آن را به خشونت فرقه ای تعبیر کردیم، بر خلاف دو نوع نخست، هم به لحاظ اهداف مورد نظر و هم به لحاظ دامنه تلفات، بسیار گسترده تر از آن ها بوده است. در واقع، در دو نوع خشونت واکنشی و خشونت ایدئولوژیک، جنبش های اسلامی مقامات حاکم رژیم های عربی و یا مأموران امنیتی بالا را هدف قرار می دادند و از کاربرد خشونت علیه مردم عادی پرهیز می کردند؛ اما در نوع سوم که نوعی اقدام کورکورانه و تروریستی است، مردم عادی و غیر نظامی نیز هدف عملیات خشونت بار گروه های اسلامی تند رو قرار گرفته اند. بدین لحاظ، می توان آن را خشونت فرقه ای ناشی از تعصبات قبیله ای هرچند در چارچوب ابزار نوین قلم داد کرد. توضیح در مورد هریک از این نوع خشونت های سه گانه و ارائه مثال های کافی، تمایز بین آن ها را بیش تر نشان می دهد.

یکم. خشونت واکنشی: همان گونه که گفته شد جنبش اخوان المسلمین از سال بنیان گذاری

خود در 1928 تا اوایل دهه 1960 به ندرت از خشوت و عملیات قهر آمیز برای رسیدن به برنامه های خود استفاده می کرد. اگر چه در اواخر دهه 1930 میلادی یک گروه مخفی (الجهاز السری) در درون سازمان ایجاد شد و به تدریج به جمع آوری اسلحه و آموزش نظامی مشغول شد. [13] اما این اقدامات در راستای برنامه خاصی برای مقابله با مقامات حکومتی و یا رقیبان و مخالفان آن ها صورت نمی گرفت. اصولاً اخوان المسلمین تا سال 1948، یعنی جنگ فلسطین هیچ گونه استفاده ای از اسلحه نکرد. در جریان جنگ اول اعراب و اسرائیل در مه و ژوئن 1948، داوطلبان اخوان در جبهه های جنگ فلسطین به همراه نیروهای ارتش مصر شرکت کردند و آن جا بود که اولین آزمایش و تجربه اخوان در کاربرد اسلحه و خشونت عملی شد. ناتوانی اعراب در شکست اسرائیل و نیز اشغال سایر سرزمین های فلسطینی از سوی دولت یهود، نارضایتی اعراب، نیروهای نظامی مصر و از جمله سازمان اخوان المسلمین را به دنبال آورد. انتقادات شدید مطبوعات اخوان به دولت مصر به دلیل عدم هم کاری با نیروهای نظامی، باعث غیر قانونی کردن سازمان از سوی نخست وزیر (نقراشی پاشا) و بستن مطبوعات آن ها و دست گیری برخی از اعضای سازمان شد.

فضای حاکم بر سیاست های مصر و جهان عرب از یک سو، و اقدامات دولت نقراشی پاشا باعث شد تا شبکه مخفی درون اخوان المسلمین در اواخر 1948 با استفاده از ابزار قهریه، نقراشی پاشا را ترور کند. این نخستین اقدام خشونت بار اخوان پس از تأسیس آن بود. مدتی بعد حسن البنا، رهبر سازمان از سوی عناصر ناشناس که احتمالاً نیروهای امنیتی دولت بودند، به قتل رسید. [14] به رغم ترور حس البنا، سازمان از توسل به خشونت علیه دولت خودداری کرد. اقدامات مسلحانه بعدی اخوان در ماه های نخستین 1952 نیز در واقع علیه نیروهای نظامی انگلستان در منطقه کانال سوئز صورت گرفت که تاحدی زمینه ساز آشوب های ماه ژوئیه و کودتای افسران آزاد به رهبری جمال عبدالناصر در 22 ژوئیه 1952 بود. [15]

برای حدود دو سال رابطه اخوان با دولت جدید انقلابی خوب بود و به رغم انحلال همه احزاب سیاسی از سوی رژیم جدید، اخوان المسلمین هم چنان از آزادی فعالیت برخوردار بود. به تدریج رابطه میان اخوان و دولت بر سر خواسته های اسلامی تیره شد و سرانجام به انحلال اخوان المسلمین منجر گردید. قرارداد 1954 ناصر با انگلستان که به بریتانیا اجازه می داد هم چنان بخشی از نیروهای خود را در کانال سوئز نگاه دارد، باعث حملات لفظی شدید اخوان به ناصر شد. فشار دولت و انتقادات اخوان به تیره شدن روابط و سرانجام به اقدام جناح مخفی اخوان برای ترور ناصر در سال 1954 منجر شد. [16]

این اقدام تروریستی علیه ناصر، باعث آغاز سرکوب گسترده جنبش اسلامی و دست گیری بخش اعظم اعضای آن و اعدام چند تن از رهبران تند روی شاخه مخفی شد. از آن به بعد و پس از اقدام رژیم ناصر در شکنجه و اعدام اعضای اخوان در زندان های مصر، برخی از رهبران فکری جنبش اسلامی در داخل زندان به سوی رادیکالیسم گرایش پیدا کردند و به ایدئولوژیک کردن استفاده از خشونت دست زدند.

دوم. خشونت ایدئولوژیک: همان گونه که گفته شد اذیت و آزار اعضای اخوان المسلمین در داخل زندان ها در سال های بعد از 1964 باعث رادیکال شدن جنبش اسلامی و ایدئولوژیک کردن استفاده از خشونت گردید. برخی از نیروهای عضو اخوان المسلمین نظیر خانم زینب الغزالی و سایرین، به شرح شیوه های برخورد خشونت بار مأموران امنیتی دولت جمال عبدالناصر با اعضای اخوان پرداخته اند [17] علاوه بر این برخورد های خشونت بار اعدام های گاه به گاه اعضای اخوان در درون زندان ها که اخوانی ها آن را به عنوان کشتارهای گسترده تفسیر کرده اند [18]، در تلاش شخصیت هایی چون سید قطب برای ارائه یک برنامه رادیکال قهر آمیز

برای مقابله با سیاست های رژیم ناصر و سرنگونی آن بسیار مؤثر بوده است. در واقع، سید قطب عمده ترین نقش را در رادیکالیزه کردن جنبش اسلامی و تدوین شیوه های استفاده از نیروی قهریه با نظام سیاسی بازی کرد.

همان گونه که در صفحات پیشین گفته شد، سید قطب با نوشتن کتاب معالم فی الطریق خطوط راهنمای اصلی این ایدئولوژی رادیکال را ترسیم کرد و تأکید ورزید که برای تبدیل جامعه جاهلی به جامعه اسلامی باید یک پیش تاز وظیفه از میان بردن رژیم جاهلی را به عهده بگیرند [19]. سید قطب خود در زندان ظاهراً در معرض رفتارهای خشونت بار و شکنجه های مأموران امنیتی قرار گرفته و به این نتیجه رسیده بود که هیچ راهی برای مقابله با رژیم جز اعمال خشونت وجود ندارد [20]. البته باید فضای رادیکال حاکم بر جهان عرب، خاورمیانه و اصولاً جهان سوم در سال های دهه 1960 را نیز که در آن جنگ های چریکی علیه قدرت های استعماری جریان داشت و گروه های چپ گرای مارکسیستی برای سرنگونی رژیم های طرف دار غرب و استقرار سوسیالیسم تلاش می کردند، در رادیکال کردن اسلام گرایان از نظر دور نداشت.

به هر صورت، سید قطب پس از آزادی از زندان در سال 1964 در راه سازمان دهی اخوان تلاش کرد و در نهایت، در سال 1966 پس از محاکمات نظامی به اعدام محکوم شد. اعدام قطب، شهرت گسترده او را به دنبال داشت و کتاب وی به مرام نامه جنبش اسلامی تبدیل شد. اعضای جوان تر اخوان در زندان با مطالعه کتاب او به سوی رادیکالیسم گرایش پیدا کردند و مصمم شدند که پس از آزادی به تلاش جهت اجرای تعالیم ایدئولوژیک سید قطب برای سرنگونی جامعه جاهلی و روی کار آوردن رژیم اسلامی ادامه دهند. بدین گونه بود که در 1971 به دنبال آزادی تمامی اعضای اخوان المسلمین، جوانان طرف دار سید قطب به سازمان دهی گروه های طرف دار مبارزه مسلحانه مخفی و تربیت کادر های آموزش دیده ایدئولوژیک و نظامی دست زدند. از این رو بود که در سال های دهه 1970 چندین سازمان انقلابی مسلح جهت سرنگونی رژیم سادات تلاش کردند. گروه هایی نظیر سازمان آزادی بخش اسلامی (منظمه التحریر الاسلامی) به رهبری دکتر صالح سریه، گروه جماعه المسلمین (معروف به التکفیر و الهجره) به رهبری مهندس شکری مصطفی، سازمان جهاد به رهبری افرادی چون عبدالسلام فرج، عبود الزمر، عمر عبدالرحمن و دیگران و سرانجام گروه جماعه الاسلامیه، همگی گروه های مخفی مسلحی بودند که در میان دانشگاه های مصر و سایر عرصه های اجتماعی به کادر سازی و آموزش نظامی اعضای خود مشغول بودند.

همه این گروه ها، استفاده از خشونت علیه رژیم سیاسی و نیروهای آن را با توسل به اندیشه های سید قطب که از چارچوب ایدئولوژیک منسجمی برخوردار بود و از خشونت برای رسیدن به قدرت سیاسی برای ایجاد یک نظم سیاسی جدید استفاده می کرد، توجیه می کردند. تفسیر آید جهاد و قتال در قرآن و زندگی برخی فقهای تند روی اهل سنت نظیر ابن تیمیه برای ساختن و پرداختن آن چارچوب ایدئولوژیک مورد بهره برداری قرار گرفت. این نوع تفسیرهای رادیکال از متون اسلامی و احادیث و نوشته های اندیشمندان اسلامی در تمامی آثار سازمانی گروه های مذکور به چشم می خورد. نکته مهمی که باید در این راستا به آن توجه کرد، آن است که خشونت ایدئولوژیک نیز همانند خشونت واکنشی دوره قبل، تنها علیه دولت حاکم و مقامات و نیروهای امنیتی آن به کار برده می شد. تمامی این گروه ها در طول سال های دهه 1970 و 1980 بارها علیه دولت و نیروهای آن به عملیات مسلحانه، دست زدند.

تلاش سازمان آزادی بخش اسلامی برای ترور سادات در دانش کده فنی هیلوپولیس در 1974، ترور یوسف الذهبی، وزیر اوقاف مصر، از سوی گروه جماعه المسلمین در 1976، [21] و درگیری

هاي مسلحانه اين گروه در سال 1976 در روستاي كرداسه [22] را مي توان در راستاي اعمال خشونت هاي ايدئولوژيك جنبش هاي اسلامي دهه 1970 عنوان كرد. در دهه 1980 نيز گروهه هاي اسلام گرا بيش تر درگير عمليات مسلحانه مبتني بر خشونت ايدئولوژيك بودند. عمده ترين نمونه اعمال خشونت ايدئولوژيك عليه دولت، ترور سادات در اكتوبر 1981 از سوي سازما الجهاد و درگيري هاي مسلحانه بعد از آن در شهرهاي اسيوط و منيا بود. اعمال خشونت هاي ايدئولوژيك از سوي جنبش هاي اسلامي ديگري چون ناجون من النار (نجات يافتگان از آتش جهنم) و الجماعه الاسلاميه يا گروه هاي كوچك تر در سال هاي دهه 1980 هم چنان در مصر و ساير كشورهاي عرب نظير الجزاير اوایل دهه 1980 يا در سوریه از سوي اخوان المسلمین در 1982 اعمال مي شد. [23]

از اواسط سال هاي دهه 1980 كه سرکوب دولتي و کنترل اطلاعاتي كشورهاي عرب عليه جنبش هاي اسلامي گسترش پيدا كرد، دامنه اعمال خشونت ايدئولوژيك رو به کاهش گذاشت. عامل ديگر عمده اين کاهش، محبوبيت سياست هاي اعتدالي گروه اخوان المسلمین مصر بود كه اصولاً با هرگونه اعمال خشونت ازسوي اسلام گرايان عليه دولت مخالفت مي كرد [24]. بدین ترتیب، سرکوب جنبش راديكال از يك سو، و انزوای گروه هاي راديكال اسلامي به دليل ضربات مهلكي كه بر پيكره جنبش وارد آمده بود از سوي ديگر، عامل کاهش حوادث خشونت بار میان جنبش هاي اسلامي و دولت هاي حاکم شد. با این همه از اواخر دهه 1980، نوع جديدي از خشونت در میان برخي جنبش هاي اسلامي مشاهده شد كه به لحاظ ماهيت با خشونت واكنشي و ايدئولوژيك متفاوت بود. اين نوع خشونت را مي توان خشونت فرقه اي خواند.

سوم. خشونت فرقه اي: اين نوع خشونت اگر چه با هدف سرنگوني رژيم حاکم يا دولت هاي دشمن صورت مي گيرد، اما در آن لزوماً عوامل دولتي هدف حملات خشونت بار گروه هاي اسلامي قرار نمي گيرند. اين نوع خشونت نه تنها تفاوتی میان اهداف دولتي و غير دولتي قابل نمي شود، بلکه در به کار گيري ميزان خشونت عليه اهداف مورد نظر خود نيز محدوديتي قابل نيست. در گيري هاي خشونت بار و هولناک میان دولت و جنبش هاي اسلامي الجزاير و كشتار صدها غير نظامي از هر دو سو، از اولين

نمونه هاي گسترش خشونت فرقه اي و كوركورانده در غرب جهان عرب بود. ابتدا اسلام گرايان ساير نقاط جهان نمي پذيرفتند كه گروه هاي افراطي اسلام گرا در اين كشتارها دست داشته باشند، اما گذشت زمان و انتشار اخبار و اطلاعاتي درباره گروه افراطي «جماعت مسلح» الجزاير بر همگان ثابت كرد كه نوع جديدي از افراط گرايي ظهور کرده است كه از کاربرد خشونت عليه افراد غير دولتي و غير نظامي، آن هم در سطح گسترده، هيچ ابايي ندارد. [25]

گذشته از الجزاير، مصر نيز در سال هاي آغازين دهه 1990 شاهد وقوع چنين حوادثي بود. گروه الجماعه الاسلاميه در سال هاي 1992، 1995 و 1997 در منطقه جهان گردی اهرام به اتوبوس هاي جهان گردان حمله ور شد و ده ها جهان گرد خارجي را به قتل رساند. يکي از رهبران برجسته گروه الجماعه الاسلاميه طي مصاحبه اي اعلام کرده بود كه میان نظاميان و نيز غير نظاميان تفاوتی نمي گذارد و با ضربه زدن و كشتن جهان گردان خارجي در واقع مي خواهد رژيم مصر را از درآمد هنگفت ناشي از جهان گردی محروم کند. [26] در اوایل اين دهه (1990)، عمليات خشونت بار بسيار مهمي در ايالات متحده به وقوع پيوست كه ذهن همه جهانيان را به خود مشغول كرد. اين حادثه، بمب گذاري در مركز تجارت جهاني درنيويورک بود كه به تلفات گسترده غير نظاميان منجر شد. همان گونه كه مي دانيم، اين نوع خشونت گسترده در سال هاي 1995 به بعد نيز عليه سفارت خانه هاي آمريكا در آفريقا و سپس پايفگاه هاي آمريكايي در

عربستان سعودی و یمن، و سرانجام در 11 سپتامبر 2001 در نیویورک انجام شد و هزاران کشته از خود به جای گذاشت. در این جا لازم است که ابتدا به ریشه های این نوع اعمال خشونت که ما آن را فرقه ای نامیده ایم، پی ببریم و سپس به علت یابی رواج این نوع خشونت در میان اسلام گرایان، به ویژه اسلام گرایان مغرب عربی بپردازیم.

2-3- تبار شناسی خشونت فرقه ای

همان گونه که پیش از این اشاره شد، خشونت فرقه ای از تعصب شدید عقیدتی به یک آیین یا مجموعه عقاید خاص در برابر سایر آیین ها و مجموعه ها ناشی می شود و نه از یک برنامه سیاسی طراحی شده معطوف به قدرت که بستر خشونت ایدئولوژیک است. تعصب فرقه ای باعث می شود تا پیروان آن، ارزش مطلق و حقیقت از خص آیین خود ببینند و سایر آیین ها را گمراهی و انحراف مطلق به حساب آورند. چنان چه این تعصب به قدرت گیری گروه منجر شود، سایر آیین ها و گروه ها در معرض هجوم و نابودی قرار می گیرند و در نتیجه خشونت فرقه ای گسترش پیدا می کند. در تاریخ معاصر جهان اسلام، عمده ترین گروهی که دارای این تعصب آیینی بود و از این نوع خشونت های فرقه ای علیه دیگران استفاده کرد، گروه وهابیت بوده است. وهابیت که نوعی تعصب نسبت به آیین عقیدتی محمد بن عبدالوهاب است، خود را محور حقیقت سلامتی دانسته و سایر مکاتب فقه اسلامی را گمراه در نظر می گیرد. [27] تاریخ وهابیت از اواخر قرن 18 به بعد سرشار از توسل به خشونت فرقه ای علیه سایر مسلمانان، چه در جزیره العرب و چه در مناطق اطراف آن بوده است. تعصب وهابیون نسبت به حقیقت داشتن عقاید خود و تکفیر دیگران را می توان درنگرش آنان نسبت به تشیع دید. آنان نه تنها تشیع را نوعی بدعت در اسلام می دانند، بلکه در صورت توان، همانند گذشته، در صدد نابودی و کشتار شیعیان و اماکن شیعه نیز بر می آیند [28]. هجوم های وهابیون در پایان قرن 18 و اوایل قرن 19 به مکان های مقدس شیعه در عراق و کشتار شیعیان و تخریب مزار امامان شیعه نمونه ای از این نوع تعصب و خشونت فرقه ای است. [29] این خشونت فرقه ای در قرن 20 میلادی نیز علیه مکان های مقدس شیعه در جزیره العرب و سایر نقاط منطقه تداوم پیدا کرد. عملیات خشونت بار گروه های وهابی پاکستان (سپاه صحابه) علیه شیعیان در سال های دهه 1980 و 1990، [30] کشتار دیپلمات های جمهوری اسلامی ایران در مزار شریف (1997) و سایر اقدامات گروه های تحت تأثیر ایدئولوژی وهابی، و بمب گذاری ها و کشتار گسترده شیعیان در عراق در سال های پس از سرنگونی صدام حسین، نمونه هایی از اعمال خشونت فرقه ای در دوران کنونی است.

اگر چه اکثر پژوهش گران سرآغاز وهابیت را به ظهور محمد بن عبدالوهاب در حجاز نسبت می دهند، باید توجه داشت که ریشه های این نوع عقاید فرقه ای به دوران اولیه قرون اسلامی می رسد. عقاید احمد بن حنبل و دیدگاه های تندوی نسبت به سایر مذاهب اسلامی که همه آن ها را بدعت گرا می خواند، نخستین منبع این نوع خشونت گرایی فرقه ای بود. گذشته از این حنبل، ابن تیمیه از پیروان او، سهم بیش تری در ظهور فرقه گرایی خشونت طلب و در نهایت وهابیت بازی کرد. ابن تیمیه نیز همانند ابن حنبل، سایر مکاتب اسلامی، به ویژه شیعه را بدعت گذار می دانست و شایسته برخورداری از اقدامات خشونت بار. در کنار این دو، دیگر فقهای تندرویی چون قاضی عیاض، نووی و ابن قیم نیز از منابع الهام بخش افراط گرایی اسلامی در پایان قرن بیستم بوده اند. [31]

اگر چه فرقه گرایی وهابیت و روش های خشونت بار آن علیه دیگران، همیشه به شبه جزیره

عربستان و اطراف آن محدود بوده است، حوادث دو دهه آخر قرن بیستم از یک سو، و توان مالی و تبلیغاتی دولت عربستان سعودی که حامی وهابیت بوده است از سوی دیگر، باعث گسترش عقاید وهابی به سایر نقاط جهان اسلام شده است. این گسترش بیش از هر جای دیگر در جنوب آسیا، یعنی در شبه قاره هند و سپس افغانستان و بعدها در مناطق دیگری نظیر چین مشاهده شده است. با این همه، نمی توان توان مالی عربستان و گروه های وهابی را تنها عامل گسترش نفوذ فرقه گرای خشونت طلب در منطقه دانست، چرا که در گذشته این نوع گسترش قابل مشاهده نبوده است. بنابراین، عوامل دیگری نیز می بایست دست اندر کار بوده باشد تا بتواند عقاید افراطی و خشونت گرای وهابی را در شبه قاره هند و افغانستان و سایر مناطق، به ویژه مناطق مغربی عربی، گسترش دهد.

این عامل چیزی جز تحولات افغانستان در سال های دهه 1980 و بعد از آن نبوده است. همان گونه که می دانیم، گروه های افراطی خشونت گرای مسلمان منطقه مغرب عربی در اوایل دهه 1990 به افغان های عرب (افغان العرب) معروف شدند، و این خود گویای اهمیت حوادث افغانستان در ظهور این پدیده بوده است. بدین ترتیب است که در علت یابی مسئله پیرامون علت رواج این نوع خشونت گرای درجهان عرب، می بایست تحولات افغانستان را مورد بررسی قرار دهیم.

4-2 تحولات افغانستان و نقش آن در گسترش خشونت فرقه ای در جهان عرب
آن چه در این مبحث در رابطه با تحولات افغانستان برای ما اهمیت دارد، این است که افغانستان در سال های نیمه دوم دهه 1980 و دهه 1990 به میعادگاه گروه های اسلام گرای جهان عرب تبدیل شد و شاید برای نخستین بار در تاریخ قرن بیستم زمینه ای را فراهم ساخت تا گرایش های گوناگون اسلام گرای عربی، به ویژه اسلام گرایان شرق و غرب عربی، با یک دیگر ملاقات کنند. این آشنایی جریان های مشررق و مغرب عربی، بعدها نتیجه مهمی به بار آورد و آن ترکیب دیدگاه های ایدئولوژیک و مهارت های سازمانی بود. در واقع، پدیده افغان های عرب که بعدها در اوایل سال های دهه 1990 به یکی از مسایل مهم کشورهای عرب تبدیل شد، محصول همین ظهور اسلام گرایان در افغانستان و ترکیب تجربه های فکری و سازمانی آن ها بود.

افغانستان در سال های بعد از 1985 شاهد حضور برخی از رادیکال ترین چهره های جنبش های اسلامی نظیر عبدالله العزام، رهبر شاخه رادیکال اخوان المسلمین اردن، و دکتر ایمن الطواهری، مرد شماره یک سازمان الجهاد مصر در خارج از زندان، و هم چنین طلعت فؤاد قاسم، رهبر تندروی گروه الجماعه المسلمین مصر بود. از سوی دیگر عمده ترین چهره های سازمانی و فعال جنبش اسلامی شرق عربی، به ویژه وهابیون عربستان سعودی، یا چهره هایی نظیر اسامه بن لادن و یاران او در این سال ها در افغانستان به سر می بردند. هدف تمامی این گروه ها کمک به جهاد مسلمانان افغانستان علیه شوروی بود. بیش ترین چهره های رادیکال جنبش های اسلامی مصر، اردن و بعدها الجزایر (طرف داران وبقایای گروه مصطفی بویعلی که از سوی کشور های عرب در معرض سرکوب بودند، به افغانستان راه پیدا کردند تا در این محل امن به فعالیت بپردازند. در واقع، این گروه ها با حضور در افغانستان به چند هدف اساسی مورد نظر خود دست یافتند: از یک طرف آزادانه به فعالیت سازمانی و جذب اعضای جدید مشغول می شدند و از طرف دیگر، از طریق مبارزه با شوروی ها هم به وظیفه مذهبی مورد نظر خود یعنی جهاد در راه خدا عمل می کردند و هم از این راه آموزش های نظامی لازم را برای آینده می دیدند [32]. پدیده مهم دیگری که در افغانستان روی داد، آشنایی جریان های اسلامی شرق و غرب عربی، و تبادل مهارت های سازمانی و آموزش های ایدئولوژیک آن ها بود. در این میان جنبش های

رادیکال مغرب عربي، مهارت هاي سازمانی و تشکیلاتی خود را در اختیار اسلام گرایان سعودی قرار دادند و اسلام گرایان سعودی نیز از طریق نفوذ گسترده مالی خود توانستند دیدگاه های تند و هابی و فرقه گرای خود را وارد چارچوب ایدئولوژیک جریان اصلی اسلام گرای کنند. از سوی دیگر، حضور برخی از گروه های تندروی اسلام گرای متمایل به وهابیت نظیر سپاه صحابه پاکستان و گروه های کشمیری در پیشاور، و نقش مدارس وابسته به مکتب دیوبندی همه و همه در گرایش جریان اسلام گرای مغرب عربي به سوی افراط گرایي مؤثر بود. البته تأثیر قبلی اندیشه های برخی فقهای تندروی اهل سنت نظیر احمد بن حنبل، ابن تیمیه و ابن قیم در دیدگاه های ایدئولوژیک سید قطب، عبدالسلام فرج و جهیمان العتیبی [33]، به این تغییر و تحول ایدئولوژیک از رادیکالیسم اسلامی به سوی خشونت فرقه گرایي وهابی بسیار مؤثر بود. به عبارت دیگر، زمینه های این اشتراک دیدگاه ها از قبل وجود داشت و حضور همه این جریان ها در افغانستان به این تغییر و تحول شتاب بخشید.

گذشته از این ها، تجربه گروه های پراکنده عربي در جنگ و درگیری نظامی با کمونیسم، و محیط خشن و سخت خود افغانستان، نقش مهمی در گرایش جریان های اسلام گرای مغرب عربي به سوی کاربرد خشونت افراطی فرقه ای و کورکورانه بازی کرد. به هر صورت همه این عوامل، به ویژه آشنایی با دیدگاه های تند فرقه گرایي وهابی، باعث شد تا چهره های فعال جنبش اسلامی پس از بازگشت به منطقه مغرب عربي (مصر، اردن، الجزایر و...) با تعصب و تجربه بیش تری درگیر مبارزه با رژیم های حاکم بر این کشورها شوند. بدین ترتیب بود که دور جدیدی از مبارزات مسلحانه گسترده و اقدامات تروریستی علیه مقامات و منافع کشورهای فوق الذکر آغاز شد. در این میان سه گروه جماعت اسلامی مسلح الجزایر، الجماعه الاسلامیه و الجهاد مصر، به ویژه دو گروه نخست، مهم ترین نقش را در حوادث خشونت بار الجزایر و مصر داشتند.

با شروع درگیری ها میان نظامیان و اسلام گرایان الجزایر؛ یعنی پس از پیروزی جبهه نجات اسلامی در انتخابات پارلمانی 1991، افغان ای عرب الجزایری که گروه جماعت مسلح الجزایر را تشکیل دادند، با به کارگیری حد اعلاي خشونت فرقه ای علیه غیر نظامیان مظنون به هم کاری با ارتش، هزاران نفر را به قتل رساندند. در حالی که اسلام گرایان قبلی الجزایر به ویژه گروه الجهاد و گروه مصطفی بویعلی در نیمه نخست سال های دهه 1980، تنها به کاربرد خشونت ایدئولوژیک علیه نظامیان و اهداف امنیتی الجزایر مشغول بودند [34]. بعد از تجربه افغانستان و آشنایی رادیکال های الجزایری با گروه های تندروی موجود در افغانستان تجربه نظامی آن ها در آن کشور بود که خشونت گرایي فرقه ای، یعنی تعصب شدید نسبت به حق بودن خود و باطل بودن طرف مقابل و کاربرد حد اعلاي خشونت برای نابودی آن (تجربیات وهابی ها در قرن 18 و 19) وارد مرام نامه ایدئولوژیک و عملیاتی گروه های رادیکال افغان های عرب شد.

چنین تحولی در مصر نیز به چشم می خورد. گروه الجماعه الاسلامیه، پس از سال 1989 که نیروهای خود را از پیشاور پاکستان به مصر فراخواند، درگیر یک رشته عملیات خشونت بار فرقه ای علیه دولت مصر و منافع آن شد. در این میان بمب گذاری در اتوبوس جهان گردان خارجی و حمله به آنان در فاصله سال های 1992-1997 که به قیمت جان ده ها جهان گرد تمام شد، مهم ترین نمونه عملیات خشونت بار فرقه ای بودند [35]. در حالی که همین گروه در نیمه نخست دهه 1980، تنها به سازمان دهی عملیات مسلحانه علیه شخصیت های دولتی و نظامیان مصری مشغول بود و نه مردم عادی. علاوه بر این، این گرایش افراطی در جریان عملیات گوناگون خود در پاکستان و افغانستان، به ترور و کشتار شیعیان دست زد و این کار را نوعی فریضه برای خود دانست.

کاربرد خشونت فرقه ای علیه اهداف غیر نظامی، تنها در کشورهای عربی و اسلامی علیه رژیم های حاکم صورت نمی گرفت، بلکه در دنیای غرب نیز همین نحوه عملیات در سال های دهه 1990 به چشم می خورد. برخی عملیات بمب گذاری علیه اهداف غیر نظامی، نظیر بمب گذاری در مرکز تجارت جهانی در نیویورک در 1993، بمب گذاری گروه های اسلام گرای چینی در برج های مسکونی روسی در مسکو در نیمه دوم دهه 1990، بمب گذاری در سفارت خانه های آمریکا در کشورهای تانزانیا و کنیا در اواخر دهه 1990، و سرانجام ربودن هواپیماهای آمریکایی در سپتامبر 2001 و کوبیدن آن ها به برج های دوقلوی تجارت جهانی در نیویورک و ساختمان

پنتاگون، عمده ترین نمونه های کاربرد خشونت فرقه ای علیه غیر مسلمانان بودند. آن چه بیش از حد به اسلام گرایان افراطی انگیزه می داد، دیدگاه تند و رادیکال برخاسته از تقابل اسلام و کفر جهانی، و تقسیم جهان به جبهه حق و باطل و عملیاتی کردن اندیشه تشکیل امت جهانی یا حکومت جهانی اسلام از طریق رویارویی با جهان کفر بود. این دیدگاه اگر چه در بسیاری از اندیشه های متفکران سیاسی اسلام نهفته است، اما آنان این دیدگاه را برای دوران معاصر مناسب نمی دیدند و در صدد بودند تا از طریق تعامل مدنی با جهان عرب و نه رویارویی آرمان خواهانه و فرقه ای، به پیش برد اسلام بپردازند. بسیاری از اندیشمندان معاصر اسلامی نظیر خورشید احمد پاکستانی [36]، راشد الغنوشی تونسسی، عباس مدنی رهبر جبهه نجات الجزایر، حسن حنفی [37]، از روشن فکران مسلمان مصری، و دیگران، هرگونه رویارویی تعصب آلود و فرقه گرایانه با جهان مسیحی را به صلاح اسلام نمی دانستند. اما فقیهان وهابی عربستان سعودی، پاکستان و پیروان جدیدشان در افغانستان که رژیم طالبان را بنا گذاشته بودند، با یک دیدگاه قبیله گرایانه، در نوشته های کتبی و تعالیم شفاهی خود، رویارویی اسلام و کفر (جهان غرب) و لزوم مبارزه بی امان با منافع جهان مسیحی و یهودی را به پیروان خود گوش زد می کردند. تشکیل گروه موسوم به جبهه جهانی برای کشتن صلیبی ها و یهودیان [38] در 1998 از سوی بن لادن، ایمن الظواهری و دیگران در افغانستان و دست زدن به عملیات نظامی علیه غرب مسیحی و یهودی (آمریکا، روسیه و اسرائیل)، مهم ترین تلاش گروه های تندروی فرقه گرا بوده است. این گروه که شبکه ای از تندروترین و متعصب ترین وسنتی ترین عناصر جهان اسلام، به ویژه جهان عرب را در کنترل خود داشت، در اواخر دهه 1990 عملیات

گوناگونی را در جهان به راه انداخت که مهم ترین آن عملیات 11 سپتامبر 2001 بود.

2-5- نتیجه گیری

هدف عمده این بحث، درک چرایی و چگونگی رواج خشونت گرایی افراطی و گاه تروریستی در برنامه های سیاسی جنبش اسلامی معاصر بوده است. استدلال اساسی ما این بود که علت اصلی رواج خشونت گرایی علیه اهداف غیر نظامی و مردم عادی از سوی برخی گروه های اسلام گرا، ترکیب تجربه های سازمانی و ایدئولوژیک جریان های اسلام گرای مشروق و مغرب عربی در اواخر دهه 1989 و اوایل دهه 1990 بوده است. برای رسیدن به این تبیین، عنوان کردیم که تحولات افغانستان در نیمه دوم دهه 80 و نیمه اول دهه 1990 نقش عمده ای در گرایش جریان های اسلام گرا به سوی خشونت گرایی افراطی بازی کرده است. افغانستان میعادگاه تجمع گروه های عمه اسلام گرای مشرق و مغرب عربی بود که برای مبارزه با اشغال شوروی به آن جا آمده بودند و در جریان سال های جهاد در پیشاور به یک دیگر نزدیک شدند. رابطه نزدیک این گروه ها و هم کاری آن ها با هم باعث تأثیر گذاری متقابل شد. به نحوی که

گروه های اسلام گرای مغرب عربی تجربیات طولانی سازمان دهی و ایدئولوژیک خود را در اختیار اسلام گرایان شرق عربی گذاشتند و گروه اخیر با در دست داشتن اهرم های گسترده مالی توانست افکار افراطی و فرقه گرایانه خود را به درون جریان های سلام گرای مغرب عربی رخنه دهند. محصول مشترک این تأثیر متقابل و هم کاری سازمانی و ایدئولوژیک، ظهور پدیده افغان های عرب بود که در اوایل سال های دهه 1990 به انجام عملیات خشونت بار در کشورهای عربی و نیز در کشورهای غربی دست زدند.

خشونت افراطی این جریان، در عملیات سال های 1991-1995 الجزایر، عملیات سال های 1992-1997 مصر، عملیات علیه سفارت خانه های آمریکا و برج های تجارت جهانی در سال های 1993-2001، بمب گذاری در برج های مسکونی مسکو در سال 2000 و کشتار شیعیان عراق از سال 2003 تا به امروز تجسم پیدا کرد. این جریان تنها اهداف نظامی را مورد حمله قرار نمی داد، بلکه با حملات خشونت بار به مواضع غیر نظامیان و مردمان عادی، بر آن بود که نیروهای مخالف خود، چه مسلمانان و غیر مسلمانان، را از پای درآورده و زمینه برپایی جامعه آرمانی خود را فراهم می سازد. این جریان های خشونت گرا، غافل از این بودند که این نوع عملیات افراطی ضربه سخت و جبران ناپذیری بر چهره اسلام به طور عام، و جنبش های اسلامی به طور خاص، خواهد زد و زمینه را برای سرکوب تمام عیار و گسترده جنبش اسلامی و مخدوش کردن چهره اسلام در سطح جهان فراهم خواهد ساخت.

پاورقی

1. در رابطه با منتقدان دیدگاه های رادیکال سید قطب و متهم کردن وی به افراط گرایی. و انحراف از اسلام و نیز دفاع پیروان او نگاه کنید به: ژیل کوپل، پیامبر و فرعون، صص 56-71. ترجمه چراغی بر فراز راه توسط حسن اکبری مرزناک و ترجمه نشانه های راه توسط محمود محمودی و یک مترجم دیگر صورت گرفته است.

2. در مورد بحث های سید قطب در کتاب معالم فی الطریق، نگاه کنید به: ژیل کوپل، پیشین 3 صص 31-71؛ و نیز هرایر دکمچیان، اسلام در انقلاب جنبش های اسلامی معاصر در جهان عرب، ترجمه حمید احمدی (تهران: انتشارات کیهان، 1377)، صص 165-170. سید قطب، نشانه های راه، ترجمه محمود محمودی (تهران: نشر احسان، 1378)، فصل های 4 و 10.

3. حسن الهضیبی، دعاة لاقضاة (قاهره، 1977).

4. نگاه کنید به: ژیل کوپل، پیشین، صص 64-67.

5. در مورد این سازمان ها نگاه کنید به: همان، صص 117-75، 229-255؛ دکمچیان، پیشین 7 صص 164-186.

6. قاضی محمد سعید عشاوی، الاسلام السياسي (قاهره: 1987).

7. همان، ص 163.

8. در مورد نظرات عشاوی درباره جهاد و سایر مباحث کتاب او نگاه کنید به: حمید احمدی 1 «اسلام سیاسی و منتقدان آن: نقد و بررسی اندیشه های قاضی عشاوی درباره رادیکالیسم»، فصل نامه مطالعات خاورمیانه، شماره 23 (پاییز 1379)، صص 91-119. نگاه کنید به: حمید احمدی، «اسلام گرایان و مسئله خشونت»، فصل نامه گفت و گو شماره 18 (زمستان 1376).

9. برای نمونه بنگرید به: دیدگاه های راشد الغنوشي، رهبر جنبش اسلامی تونس در:

10. Safa haeri, "freeing islam from Taliban", AL-Ahram weekly, No. 397 (1-

7. October 1998), available at: <http://www.weekly.ahram.org.eg/1998/397/re6.htm>
و ترجمه همین مطلب در: روزنامه صبح امروز، 7 دي 1377، ص 6.
1. در مورد گروه مخفي اخوان (الجهاز السري) نگاه كنيد به:
Richard p. mitchell, op. cit. , pp. 20-30.
و نیز اسحاق موسي حسيني، اخوان المسلمین، ترجمه سيد هادي خسرو شاهي (تهران: انتشارات اطلاعات (1375)، صص 237-251.
در رابطه با این ترور هاي نگاه كنيد به: بهمن آقايي و خسرو صفوي، اخوان المسلمین (تهران: رسام، 1365)، صص 82-88.
در رابطه با این ناآرامي ها و نقش اخوان المسلمین در آن نگاه كنيد به: غلام ضا نجاتي، جنبش هاي ملي مصر از محمد علي تا جمال عبدالناصر (تهران: شرکت سهامی انتشار، 1366)، صص 79-85.
در مورد اختلافات اخوان با دولت انقلابي نگاه كنيد به عبدالله امام، عبدالناصر و اخوان المسلمین (قاهره: 1980).
نگاه كنيد به: زينب الغزالي، روزهايي از زندگي من، ترجمه كمال حاج سيد جوادي (تهران: شرکت تعاوني ترجمه و نشر بين الملل، 1361).
نگاه كنيد به: جابر رزق، اخوان المسلمین در كتبخانه هاي ناصر، ترجمه مصطفى اربابي (تايباد: انتشارات سنت، 1380).
براي خواندن خلاصه دیدگاه هاي قطب در كتاب معالم في الطريق، نگاه كنيد دكمجيان 6 پيشين، صص 165-170 و نیز كوپل، پيشين، صص 31-75.
در مورد بد رفتاري با سيد قطب در زندان، نگاه كنيد به: زينب الغزالي، پيشين، صص 70-75؛ 7 كوپل، پيشين. هم چنین نكه كنيد به: صلاح عبدالفتاح الخادي، سيد قطب از ولادت تا شهادت، ترجمه جليل بهرامي نيا (تهران: احسان، 1380).
نگاه كنيد به كوپل، پيشين، صص 75-102 و 229-265؛ و نیز دكمجيان، پيشين، صص 8186-170.
9. در مورد عمليات كرداسه نگاه كنيد به: جابر رزق، پيشين، صص 45-67.
در مورد درگيري هاي خشونت بار اخوان سوريه با مأموران امنيتي و نظامي سوريه نگاه كنيد به:
Abdallah, o. cit. pp. 103-114.
و نیز: مجموع من المباحثين، حماء ماساه العصر (بي جا: من منشورات التحالف الوطني السوري، بي تا).
- در مورد سياست هاي اعتدالي اخوان المسلمین و مخالفت آن با خشونت گراي راديكال ها نگاه كنيد به: ژوئل كامپانا، «دولت، جامعه مدني و اسلام گرايي در خاورميانه: اخوان المسلمین از رويارويي تا هم كاري»، ترجمه حميد احمدي، ماه نامه اطلاعات سياسي و اقتصادي، شماره هاي 125-126 (فروردین و اردیبهشت 1377).
2. در مورد گروه هاي تند روي اسلام گراي افراطي الجزاير نگاه كنيد به:
Mohammad M. Hafez, „Armed islamist Movements and political violence in Algerea, „Middle East Journal, vol. 54, No. 4 (Autumn 2000) , pp. 572-594
در مورد گروه هاي افراطي اسلامي در ليبيا نگاه كنيد به:
Ray Takeyh, „ Qadhafi and challenge of Militant Islamic, „ Washington Quarterly, (summer 1998) , pp. 159-172

نگاه کنید به: مصاحبه طلعت فؤاد قاسم در: حمید احمدی، «اسلام گرایان و مسئله خشونت» .

این نگاه تعصب آلود فقهای تند روی حنبلی و وهابی خصومت آنان نسبت به سایر مکاتب مذهبی اسلام، باعث انتقادات زیادی شد. در مورد یکی از انتقادات که از سوی یک اندیشمند سنی لبنانی (در اصل آفریقایی) نوشته شده است. نگاه کنید به: الشیخ عبدالله الهروی (الجیشی)، المقالات السنیه فی کشف ضلالت احمد بن تیمیه (بیروت: دار المشاریع 1996).

در رابطه با نگرش وهابیت نسبت به شیعه و دشمنی با آن، نگاه کنید به: ناصر العمر، احوال الرافضیه فی بلاد التوحید (1992)، به نقل از: دکمجان، پیشین، ص 272. در مورد کشتارهای شیعیان عراق و تخریب اماکن مقدس شیعه در کربلا، نجف و سایر شهرهای عراق نگاه کنید به سید محمد حسن قزوینی، فرقه وهابی و پاسخ به شبهات آن ها، ترجمه علی دوانی (تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، 1368)، صص 32-34، صص 41-43 و صص 55-57.

5. در مورد درگیری های گروه های تندروی وهابی با شیعیان پاکستان، نگاه کنید به: (Musa Khan Jalazai, The sunni-shia conflict in Pakistan (Lahore; Book Traders, 1998).

درباره تأثیر اندیشه این فقیهان بر اسلام گرایي رادیکال معاصر نگاه کنید به: دکمجان، پیشین، صص 77-83.

در مورد حضور این گروه ها در افغانستان و فعالیت آن ها و تشکیل پدیده افغان های عرب نگاه کنید به: محمد صلاح، «ناگفته های جنبش های رادیکال اسلامی»، ترجمه سید محمود بجنوردی، فصل نامه مطالعات خاورمیانه، شماره های 28 و 29 (زمستان 1380 و بهار 1381). در مورد دیدگاه های افراطی عبدالسلام فرج و العتیبی نگاه کنید به: همان، صص 178-183 و صص 250-253.

در مورد گروه های رادیکال اسلامی الجزایر در سال های اولیه دهه 1980 نگاه کنید به: حمید احمدی، «در الجزایر چه می گذرد؟» روزنامه کیهان (26 مهر تا اول آبان 1367) ؛ و نیز حمید احمدی، «انقلاب اسلامی ایران و جنبش های اسلامی در خاورمیانه عربی»، در: سلسله مقالات پیرامون جهان سوم، به کوشش حاتم قادری (تهران: نشر سفیر، 1370). در مورد عملیات خشونت بار گروه های رادیکال مصری در اواخر دهه 1990 نگاه کنید به: مرکز الدراسات السياسیه و الاستراتیجیه بالاهرام، الحاله الدینیة فی مصر (قاهره: الاهرام 1998)، صص 243-246.

6. در مورد دیدگاه های خورشید احمد درباره غرب نگاه کنید به: Khurshid Ahmad, op. cit., pp. 218-230

1. درباره دیدگاه های حسن حنفی در رابطه با جهان غرب نگاه کنید به: Hassan Hanafi, Islam in Modern world Tradition: revolution and culture (cairo: Dar kebaa. 2000) pp 395-494.

1. در مورد تشکیل این جبهه و اهداف و رهبران آن نگاه کنید به: Ahmad Moussa, ,, The connecyiom , ,, Al-Ahram weekly, No. 396 (September 24-30 1998).

و نیز محمد صلاح، «عنف الجهاد یتجه الي الخارج و مبادره الجماعه الاسلامیه تسیر نحو النجاح»، الحیاة، العدد، 13081، 28 (دسامبر 1998).

